



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

تبیین برخی از ادعیه نورانی صحیفه فاطمیه

بحث‌های این ایام با قصد قربت - ان شاء الله - انجام می‌شود و ثواب خالصش به روح مطهر صدیقۀ کبرا فاطمه زهرا (صلوات الله و سلامه علیها) اهدا می‌شود. قبل از شروع بحث چند جمله نورانی از دعای حضرت صدیقۀ کبرا (سلام الله علیها) بخوانیم. وجود مبارک فاطمه زهرا (صلوات الله و سلامه علیها) صحیفه‌ای دارد همان طوری که صحیفۀ نبوی هست، علوی هست، حسنی و حسینی هست، سجّادی هست منتها صحیفۀ سجّادیه رواج بیشتری دارد صحیفۀ فاطمیه (سلام الله علیها) هم هست.

اول: مفهوم طلب اخلاص از خدا در بیان حضرت زهرا (سلام الله علیها)

یکی از ادعیه نورانی صحیفۀ فاطمیه که از وجود مبارک حضرت زهرا (سلام الله علیها) است این است که آن حضرت برای طلب مکارم اخلاق این جمله‌ها را دارد «اللهم بعلمک الغیب و قدرتك علی الخلق اُحْنِنی ما عَلِمْتُ الحیاة خیراً لی» خدایا! تو که عالم غیبی و قدرت بر آفرینش داری مادامی که می‌دانی زندگی من خیر و رحمت و برکت است مرا زنده نگه دار «و توفّنی إذا کانت الوفاء خیراً لی» اگر رحلت برای من خیر است مرا قبض روح کن

«اللهم إني أسئلك كلمة الإخلاص» این کلمه در برابر کلام نیست می‌گویند «كلمة لا إله إلا الله حِصْنِي»^۱ عرض کرد خدایا! من کلمه اخلاص را از شما مسئلت می‌کنم یعنی توحیدِ کامل. در روایات هست که «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَإِخْلَاصُهُ أَنْ تَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^۲ هر کس مخلصاً این کلمه طیبه را بگوید وارد بهشت می‌شود و اخلاص این کلمه هم این است که این کلمه طیبه مانع ارتکاب گناه باشد

دوم: درخواست خشیت الهی حتی در حال غضب

عرض کرد: «اللهم إني أسئلك كلمة الإخلاص و خشيتك في الرضاء والغضب» چه در حال غضب چه در حال رضا، خشیت و هراسِ تو را در نظر داشته باشیم. چنین انسانی غضبش می‌شود غضبِ الهی و رضای او می‌شود رضای الهی و آنچه از وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره حضرت زهرا (سلام الله علیها) آمده است که خدای سبحان به غضب او غضب می‌کند به رضای او راضی می‌شود^۳ که نشانه عصمتِ کبرای آن حضرت است برای آن است که آن حضرت در رضا و غضب، خشیت الهی را در نظر داشت یعنی به هیچ چیزی راضی نبود مگر اینکه خدا راضی باشد، از چیزی غضبان نبود مگر اینکه خدا خشم داشته باشد «و خشيتك في الرضاء والغضب والقصد في الغنى والفقر» در توانمندی و تهیدستی، من اقتصاد را رعایت کنم، اعتدال و میانه‌روی را رعایت کنم «و أسئلك نعيماً لا ينفد» از شما نعمتی می‌خواهم که زوال‌ناپذیر باشد.

۱. كشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. التوحيد (شيخ صدوق)، ص ۲۷ و ۲۸.

۳. الامالی (شيخ صدوق)، ص ۳۸۴.

مستحضرید که همه نعم دنیا زوال پذیر است چون در سوره «نحل» فرمود: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۴
پس نعمت الهی را می طلبد.

سوم: تقاضای قره العین از خداوند

«وَأَسْأَلُكَ قَرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقُطُ» چیزی که باعث روشنایی چشم من باشد و دائمی باشد آن را مسئلت می کنم.
در مسئله قره العین ملاحظه فرمودید که قره به معنای روشنی نیست هوای سرد را می گویند قار. اصطلاحاً اشکِ شوق را اشکِ خُنک می دانند و اشک مصیبت را اشک گرم. ممکن است برخی از دقت های علمی این را تأیید نکند ولی بالأخره اصطلاح این است که اشکِ شوق را می گویند قره و اشک مصیبت را می گویند اشکِ گرم. از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم رسیده است که «وَقَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» برای اینکه آن وجود مبارک در نماز، محبوب خود را می بیند و از مشاهده محبوب اشکِ شوق می ریزد این گریه های اهل بیت (علیهم السلام) در نماز «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» نبود «شَوْقًا» بود لکن «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» نبود، «شَوْقًا إِلَى الْمَحْبُوبِ» بود که در ذیل همین دعا آمده است. عرض کرد «وَأَسْأَلُكَ قَرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقُطُ وَأَسْأَلُكَ الرِّضَاءَ بِالْقَضَاءِ وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَأَسْأَلُكَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ»^۵ من از تو طلب می کنم که به سمت تو نگاه کنم که ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ﴾ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ^۶ وجوه نظر می کند نه عیون چون ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۷ عین به طرف خدا نظر نمی کند چون ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ وجه به طرف خدا نظر می کند، اگر ﴿فَأَقِمْ

۴. سوره نحل، آیه ۹۶.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۲۵.

۶. سوره قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۷. سوره انعام، آیه ۱۰۳.

وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا^۸ این چهره هستی به طرف خدا نظر می‌کند، معلوم می‌شود نظرِ حسی نیست. عرض کرد «وَأَسْأَلُكَ النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ وَ الشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ» معلوم می‌شود که آن قرّة‌العين سخن از خوفِ مِنَ التَّار نیست، سخن از شوقِ إِلَى الْجَنَّة نیست سخن از شوقِ إِلَى لِقَاءِ رَبِّ است که وجود مبارک موسای کلیم و سایر انبیا همان را طلب می‌کردند که امیدواریم دعای نورانی آن حضرت برای همه شیعیان مخصوصاً شما بزرگواران مستجاب شود! اما حالا آیاتی که محلّ بحث است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بيان مقدار سنخيت ايمان در رابطه با علم و عمل

در طليعه اين سوره «مؤمنون» فرمود: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۹ اوصاف فراوانی را برای آنها ذکر کرده بعد فرمود: ﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^{۱۰} بعد به خلقت انسان پرداخت. تا کنون روشن شد که ايمان از سنخ عمل است نه از سنخ علم، ايمان مثل تقوا، مثل عدالت، مثل محبت، مثل تولی و تبری از سنخ عمل است؛ به هیچ صورت، سنخ او سنخ علمی نیست وقتی گفته می شود هیچ یعنی در کمال دقت اگر کسی خواست بحث کند این طور حرف می زند و گرنه انسانی که موجود متفکر است علمش با عمل و عملش با علم آمیخته است [اما] آن دیگر حرف عادی است حرف عرفی است حرف دقیق عقلی نیست در مراحل علمی باید موشکافی کرد مویی که خیلی رقیق و دقیق است از کمر می شود این را شکافت ولی از بالا شکافتن سخت است. ايمان به هیچ وجه از سنخ علم نیست فقط عمل است مثل عدل، مثل تقوا، مثل محبت، محبت مگر علمی است؟ از سنخ عمل است اما يك ارتباط تنگاتنگ با علم دارد انسان يك موجود متفکر است مگر می شود کار غیر عالمانه کند صد درصد همه اینها با علم ارتباط دارند، پس دو مطلب است: یکی اینکه هیچ ارتباطی بین ايمان و علم نیست دوم اینکه صد درصد با هم مرتبط اند اما چرا هیچ ارتباطی نیست؟ برای اینکه این کار است مثل تقوا، مثل عدالت، مثل محبت، اینها نه تصور است نه تصدیق، اگر علم باشد باید تصور باشد یا تصدیق، محبت يك گرایش است نه تصور است نه تصدیق

۹. سوره مؤمنون، آیه ۱.

۱۰. سوره مؤمنون، آیه ۱۱.

اما صد درصد ارتباط دارند برای اینکه انسان يك موجود متفكر مختار است کاری که می‌کند عالمانه است، این يك مطلب.

تبیین درجات و محدوده علم و تصدیق در برابر ایمان

مطلب دیگر این بود که علم در جاتی دارد علم حسّی چون تصدیق به همراه آن نیست به حساب نمی‌آید علم از وهم و خیال شروع می‌شود به عقل نظری می‌رسد یا خیالی است یا وهمی یا عقل نظری. اینها فرق نمی‌کند خواه در حکمت نظری باشد خواه در حکمت عملی هر دو را عقل نظری ادراک می‌کند کما هو المقصود. مصطلح رایج آن است که عقل نظری، حکمت نظری را ادراک می‌کند عقل عملی حکمت عملی را ولی موافق با اصطلاح «العقل ما عبّد به الرحمن واکتسب به الجنان» کارهای علمی را اعم از بود و نبود که حکمت نظری است و باید و نباید که حکمت عملی است همه را عقل نظری ادراک می‌کند، عمل را عقل عملی به عهده دارد.

مطلب بعدی آن است که تصدیق یا در محدوده وهم است یا در محدوده خیال یا در محدوده عقل نظری هر کدام از اینها هم یا به حکمت نظری برمی‌گردد یا به حکمت عملی. مطلب بعدی آن است که ایمان که از سنخ عمل است نه تصدیق و گره زدن در حکمت نظری است (يك)، نه تصدیق و گره زدن موضوع و محمول در حکمت عملی است (دو)، نه تصدیق و گره زدن قیاس مؤلف از حکمت نظری و حکمت عملی است (سه)، آنجا که تصدیق می‌کند در مسئله بود و نبود، آنجا که تصدیق می‌کند در مسئله باید و نباید، آنجا که قیاس مؤلفی تشکیل می‌دهد از بود و نبود و باید و نباید که نتیجه می‌شود باید، در هیچ کدام از این مراتب، عمل نیست هم‌اشار علم است حتی آنجایی که تصدیق می‌کند که ایمان، سعادت دنیا و آخرت می‌آورد پس من باید ایمان بیاورم باز این هم تصدیق علمی است این ایمان نیست اما وقتی عصاره این قضیه را به جان خود گره زد با دستی داد با دست دیگر گرفت

یعنی مرحله‌ای از جان گِره می‌زند مرحله‌ای از جان می‌پذیرد این دوتا کار است این دوتا کار را می‌گویند ایمان، ولو بگویند من باید مؤمن شوم این هنوز در حوزه علم است اما وقتی حرف نزد تصوّر و تصدیق نکرد شروع کرد به فعالیت، ایمان آنجا شروع می‌شود پس ایمان، گِره زدن بین اندیشه و انگیزه هم نیست نه گِره زدن بین اندیشه‌هاست نه بین انگیزه‌ها نه بین اندیشه و انگیزه، ایمان، گِره زدن عصاره مطالب است به جان خود آدم مثل محبّت؛ انسان کسی را دوست دارد مثل عدالت مثل تقوا، وقتی به جان خود گِره زد این می‌شود مؤمن.

مطلب بعدی آن است که چون انسان يك موجود متفکر است بی‌علم هرگز کار نمی‌کند اگر کاری را غیر عالمانه انجام داد آن مورد فعل است نه مصدر فعل، دیگر فعل انسانی نیست. هر کاری را که انسان انجام می‌دهد مبدأ علمی دارد، اگر ایمان بالله بود مبدأ علمی‌اش عقل نظری است اگر ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾^{۱۱} بود مبدأش خیال و وهم است این همان ایمان است منتها عقل نظری را گذاشته کنار گفت این افسون و فسون و فسانه است با خیال و وهم، قیاس تشکیل داد گفت هؤلاء شفعاء ما هستند^{۱۲} تصدیق کرد که اینها مقرب‌اند اینها شفیع‌اند بعد به جان خود گِره بست شده مؤمن و بت‌پرست چون ایمان به جبت و طاغوت دارند. کفر هم این چنین است، اگر کفر به معنای لامذهبی باشد که فعل نیست اما اگر اعتقاد به يك مکتب غیر الهی بود خب بله آن فعل است و گِره زدن است، پس هیچ ارتباطی بین ایمان و علم نیست با اینکه صد درصد به هم مرتبط‌اند مثل اینکه هیچ ارتباطی بین تقوا و عدل با علم نیست با اینکه صد درصد به هم مرتبط‌اند، اگر شهوت و غضب بنا شد ایمان بیاورند تابع وهم و

۱۱. سوره نساء، آیه ۵۱.

۱۲. سوره یونس، آیه ۱۸.

خیال‌اند اگر عقلِ عملی بنا شد گِره ببندد و ایمان بیاورد که «ما عُبدَ به الرحمن واكتسب به الجنان»،^{۱۳} تابع عقلِ نظری است.

هماهنگی افعال با دسیسه‌ها و غرائز نفسانی

مطلب بعدی آن است که انسان هیچ کاری را بدون ترجیح، بدون کمال نمی‌کند تا کارگر آن کار چه کسی باشد انسان يك موجودِ واحدِ واقعی است که دارد کار می‌کند. در این مدیریت‌هایی که می‌کند بعضی‌ها را معزول می‌کند بعضی‌ها را منصوب می‌کند بعضی‌ها را حاکم می‌کند بعضی‌ها را محکوم می‌کند ولی جمع‌بندی شده‌اش خود نفس است که دارد کار می‌کند. این نفس اگر هر کدام از اینها را پذیرفت و با هر کدام از اینها هماهنگ شد دیگری را دفع می‌کند زنده به گور می‌کند. تعبیر قرآن کریم این است که ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^{۱۴} این ﴿دَسَّاهَا﴾ که چند بار معنا شد باب تفعیل است اصلش «تَدْسِیس» است یکی از این «سین»‌ها به «یاء» تبدیل شد «دَسَّسَ» شده «دَسَّی» بعد این «یاء» تبدیل به «الف» شد، شده «دَسَّی»، ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ این تَدْسِیس با توجه به اینکه از باب تفعیل است برای مبالغه و تکثیر است اصلش دسیسه است معنای دسیسه این است که انسان این خاك‌ها را کنار ببرد چیزی را در خاك دفن کند بعد يك مقدار خاك رویش بریزد معلوم نباشد ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾^{۱۵} این است. دسیسه عبارت از این است که اغراض را کنار می‌زند غرایز را کنار می‌زند آن فتنه را در این اغراض و غرایز جاسازی می‌کند بعد يك سلسله اغراض و غرایز را روی این می‌گذارد توجیه می‌کند (این می‌شود دسیسه). فرمود اینها دسیسه کردند ما فطرت به اینها دادیم، عقل به اینها دادیم، خداشناسی به اینها دادیم. این فطرت را کسی

۱۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۱۴. سوره شمس، آیه ۱۰.

۱۵. سوره نحل، آیه ۵۹.

نمی تواند بکشد چون ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^{۱۶} ولی می تواند دسیسه کند این فطرت را در اغراض و غرایز دفن کند این اغراض و غرایز بیاید روی فطرت، آن بیچاره زنده به گور است نفسش در نمی آید این روی قبر فطرت نشسته دارد عیّاشی می کند چرا؟ برای اینکه کمال می خواهد. کمال او چیست؟ ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾^{۱۷} این خلود و جاودانی و مانا و ماندگاری و پویا و پویندگی و اینها می خواهد و خیال می کند با مال، اینها حل است، چرا برای اینکه اندیشه او عقل نظری نیست وهم و خیال است و انگیزه او هم با شهوت و غضب کار می کند خب شهوت و غضب اگر بنا شد مقلّد باشند که مقلّد عقل نظر نیستند مقلّد وهم و خیال اند این مقلّد آن هم مرجع، آن مرجع این هم مقلّد؛ خیال و وهم فتوا می دهند شهوت و غضب هم عمل می کنند.

عمل به خیالات نفسانی باعث ایجاد فتنه و معصیت

پس در تمام امور خود نفس دارد کار می کند و اگر این شهوت و غضب خیلی عادی بود در سطح اموال و گناهان عادی بود این کاری به آن عقل نظر و رشته های علمی ندارد از رشته های وهم و خیال کمک می گیرد و سوار کار خود می شود و اما اگر این شیطنت کرد که حالا بعد خواهیم گفت که منشأ این شیطنت چیست اگر این خواست شیطنت کند نه تنها آن عقل نظر را دسیسه نمی کند او را روی گُرسی می نشاند خیلی مجلّل، مزین، موقّر، تمام جلال و شکوه را برای او رعایت می کند مرتّب از او فتوا می گیرد از او علم می گیرد منتها این علم را در راهی که خودش می خواهد صرف می کند کم و زیاد می کند، نفی و اثبات می کند این کار را می کند سخن از دسیسه نیست. بعضی ها می روند حوزه درس می خوانند فقیه می شوند برای اینکه معصیت کنند برای اینکه در فقهه بالأخره

۱۶. سوره روم، آیه ۳۰.

۱۷. سوره همزه، آیه ۳.

هر کاری که باشد يك موارد استثنایی دارد فلان چیز حرام است الا در فلان مورد، فلان کار حدّ دارد الا در فلان مورد، اینها اصلاً درس می‌خوانند برای فلان مورد، مگر ما هیچ داریم چیزی که حرام باشد و موارد استثنا نداشته باشد؟! اینها می‌خوانند برای همان موارد استثنا که توجیه کنند که ما داریم این کار را می‌کنیم با اینکه عالماً عامداً دارند دروغ می‌گویند می‌دانند خلاف است. «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا» این فتنه‌گر یعنی شهوت و غضب اگر در مسائل عادی باشد از وهم و خیال مدد می‌گیرد کار خودش را انجام می‌دهد اما اگر خواست دین بیاورد این دیگر از وهم و خیال کمک نمی‌گیرد، از تمام درس‌هایی که خوانده است مدد می‌گیرد که چگونه شبهه ایجاد کند چگونه بهائیت را ترویج کند چگونه وهابیت را ترویج کند و مانند آن، آن وقت این عقل نظری رایگان در خدمت شهوت است یعنی تمام درس‌هایی که خوانده را به او می‌دهد این کم و زیاد می‌کند می‌شود نَحْلَه. ملل را انبیا آوردند نَحْل را همین‌ها از آن جریان مسیلمه کذاب در زمان وجود مبارك حضرت رسول(علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) گرفته تا بهائیت، اینکه رها نمی‌کند این سخن از ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ نیست این عقل نظری را دسیسه نمی‌کند خیلی هم پَر و بال می‌دهد از مرجعیت از فقاهاست از وحی از همه اینها حمایت می‌کند می‌گوید وحی حق است اما بر ما آمده این منکر وحی نیست منکر خدا نیست منکر قیامت نیست منکر ملائکه نیست این همه درس‌ها را خوانده تا علی محمد باب درست کند اینجا که عقلِ عملی فعّال نیست اینجا شهوت و غضب فعّال است و آن عقلِ نظری را دفن نکرده او را روی کُرسی نشانده از او روزانه فتوا می‌گیرد. این عقلِ نظری بیچاره يك فقیه کامل، حکیم کامل، مفسّر کامل ولی معزول است کار به دست او نیست این بخش فرهنگی را به عهده دارد بله این همه چیز را بلد است همه چیز را می‌دهد به شهوت و غضب آنها جابه‌جا می‌کنند به این صورت در می‌آید.

شہوتِ عملی مشکلِ اساسی منکرینِ قیامت

در بیان نورانی سورہ مبارکہ «قیامت» دارد اینها کہ منکر قیامت اند حرفِ علمی دارند؟ نہ، شبہہ علمی دارند؟ نہ، نقد علمی دارند؟ نہ، مشکلشان چیست؟ فرمود مشکل اینها شبہہ علمی نیست شہوتِ عملی است اینها از ما سؤال می کنند کہ آیا می شود خدا دوبارہ زندہ کند؟ بگوییم شما کہ خدا را قبول کردی خدا هیچ را بہ صورت انسان در آورده الآن کہ ہمہ چیز موجود است چیزی از بین نرفته روحش کہ از بین نرفته بدنش خاک شدہ دوبارہ خلق می کند شما مشکلتان چیست؟ مشکل علمی دارید؟ يك وقت می گوید ما خدا را قبول نداریم بسیار خوب آن می شود ملحد اما شما ﴿وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^{۱۸} شما کہ خدا را قبول دارید آسمان و زمین را او خلق کردہ انسان را او خلق کردہ ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً﴾^{۱۹} را کہ قبول دارید انسان را کہ او خلق کردہ خب اگر هیچ را خدا بہ این صورت در آورده الآن کہ ہمہ چیز موجود است منتہا پراکنده است روح کہ از بین نمی رود بدنش پراکنده شد دوبارہ جمع می کند دیگر، پس شما مشکل علمی ندارید می خواهید جلویتان باز باشد این را در سورہ مبارکہ «قیامت» مشخص کردہ کہ علم، هیچ کارہ است برای انسان شہوی. در سورہ مبارکہ «قیامت» آیہ يك بہ بعد این است: ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾ شما خیال می کنید ما این استخوانها را جمع نمی کنیم؟! ﴿بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾ نہ تنها استخوانها را، انگشتها را، سرانگشتها را، خطوط ریز و ظریف سرانگشتها ہمہ را جمع می کنیم پس شما ہم کہ قبول دارید ﴿وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ شما می گویید خالق ہمہ خداست خب بسیار خوب، این انگشتهای ریز و ظریف را خدا آفرید استخوانها را خدا آفرید از خاک بہ این صورت

۱۸. سورہ لقمان، آیہ ۲۵؛ سورہ زمر، آیہ ۳۸.

۱۹. سورہ انسان، آیہ ۱.

در آورد خاك را هم خدا آفرید پس شما شبهه علمی ندارید ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^{۲۰} این می خواهد جلوی باز باشد این معلوم می شود این علم یقینی و صد درصد بیکاره است چرا؟ چون بخش فرهنگی کاری به بخش اجرایی ندارد حالا کسی مرجع تقلید شد خب علمش محفوظ ولی کار به دست او نیست. وجود مبارك حضرت امیر فرمود: «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاع»^{۲۱} اگر کسی در درون خود يك علی بن ابی طالب دارد، غدیر دارد و در درون خود يك سقیفه هم دارد خب کار به دست سقیفه است نباید گفت که انسان بدون ترجیح کار نمی کند بله، انسان بدون ترجیح کار نمی کند ترجیح احد المتساویین محال است چه رسد به ترجیح مرجوح بر راجح، حتماً ترجیح می دهد اما چه کسی باید ترجیح بدهد؟ سقیفه، چه کسی باید کمال بداند؟ سقیفه، چه کسی باید به دنبال هدف برود؟ سقیفه. شما حالا هر چه فریاد بزن غدیر حق است کار به دست سقفی است نه غدیری. اگر کار به دست شهوت بود کار به دست غضب بود یعنی نفس فی مرحلة الغضب، یعنی نفس فی مرحلة الشهوة او گوش به غدیر نمی دهد. تمام کارها را نفس می کند حالا بیاییم به سراغ نفس،

آثار بهره‌مندی نفس از عقل نظری منهای عقل عملی

بنابراین قرآن راه را مشخص کرده فرمود بعضی ها هیچ مشکل علمی ندارند گاهی این علوم را دفن می کنند گاهی این علوم را بر کرسی می نشاندند حالا آنهایی که می خواهند بمب اتم درست کنند مگر این عقل نظر را دفن می کنند این را روی کرسی می نشاندند تمام زوایای دقیق ریاضی را روی کار می برند که چگونه بمب درست کنند اینها که بمب درست می کنند بر اساس وهم و خیال درست نمی کنند بر اساس آن عقل نظری دقیق ریاضی درست

۲۰. سوره قیامت، آیه ۵.

۲۱. الکافی، ج ۵، ص ۶؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

می‌کنند می‌خواهند هواپیمای بی‌سرنشین بمب‌افکن درست کنند این دیگر عقل نظری و دانش سی، چهل ساله را دفن نمی‌کند این هر روز این را رنگ و روغن می‌کند و روی کرسی می‌نشاند و از او فتوا می‌گیرد او فتوا داد که اگر بخواهی جایی را منفجر کنی این است. عقل می‌گوید اگر بخواهی برای مردم راه درست کنی، آب بیاوری، بخواهی کوه‌ها را منفجر کنی مردم تشنه را سیراب کنی راهش این است، همین را شهوت و غضب می‌گیرد می‌گوید اگر خواستی شهری را ویران کنی، اگر خواستی بیگناهان را بکشی، اگر جایی را منفجر کنی راهش این است خب این شهوت و غضب از تمام مطالب دقیق ریاضی کم می‌گیرد تا هواپیمای بی‌سرنشین درست کند بمب‌افکن باشد اینکه او را دفن نمی‌کند منتها فتوا را این [عقل نظری] بیچاره می‌دهد اما کار به دست او نیست کار به دست نفس است که الآن روی کرسی شهوت نشسته کار به دست نفس است که الآن روی کرسی غضب نشسته.

هویت انسان از منظر حکمت متعالیه

مطلب بعدی آن است که اینکه گفته شد «مَنْ عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۲۲} دریایی از ابهامات در این صحنه نفس هست گرچه راه‌های فراوانی هست برای توجیه اینکه بالأخره چطور می‌شود انسان با داشتن همه مراحل علمی دست به این عمل بزند بخشی از این راه‌ها را حکمت متعالیه رفته. معروف این است که انسان، نوع اخیر است نوع‌الأنواع است و مانند آن و تحت او اصناف است حکمت متعالیه مطابق کم‌هایی که از ادله نقلی گرفته روشن کرده که انسان جنس سافل است نه نوع اخیر، نوع متوسط است نه نوع اخیر و «تحت الإنسان أنواعٌ أربعه» انسان سر چهارراه است و این تعارف نیست که بعضی‌ها حیوان می‌شوند این حقیقت است انسان سر چهارراه است یا به طرف شیطنت می‌رود یا به طرف بهیمیت می‌رود یا به طرف سبّعیّت می‌رود یا به طرف فرشته‌خویی

۲۲. متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.

می‌رود. اگر افتاد در سیاست‌بازی‌ها نه سیاست‌مداری، اگر افتاد در بازی و کُلك و امثال ذلك با مکر و حيله زندگي کرد اول اين مکر و حيله برای او حال است بعد کم کم ملکه است بعد به منزله فصل مقوم بعد می‌شود جزء شياطين الإنس در برابر شياطين الجن در ردیف شياطين است و حقیقتاً شیطان است چون «انسان شیطان» شما سلسله اجناس و فصول را که بررسی می‌کنید وقتی می‌گویید «الانسان ما هو» از بالا که شروع می‌کنید می‌گویید که «جوهر جسم نام حساس متحرک بالارادة ناطق» اینجا می‌ایستید. نقل و حکمت متعالیه می‌گوید این جای ایستادن نیست باید جلوتر بروید «ناطق بهیمة، ناطق سبع، ناطق شیطان، ناطق ملک» این انسان، جنس است تحتش چهار نوع است یا نوع متوسط است تحتش چهار نوع، حقیقتاً این طور است منتها فرق خنزیری که در جنگل است با خنزیری که انسان به آن صورت آمده این است که این «انسان خنزیر» آن «خنزیر» آن اصلاً نمی‌فهمد اما این می‌فهمد که چه بلا به سرش می‌آید در ذیل آیه ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً﴾^{۲۳} که دارد بعضی‌ها به صورت حیوان در می‌آیند^{۲۴} اگر او واقعاً حیوان شود که عذاب ندارد، مگر کلب و خنزیر معذب‌اند از اینکه به اینها بگویند ﴿اٰخِسُّوْا﴾^{۲۵} این انسان است مطالب انسانی را درک می‌کند و خنزیر است وقتی می‌گویند ﴿اٰخِسُّوْا﴾ این رنج می‌برد این فصل اخیر نیست جزء فصول متوسط است این نوع اخیر نیست جزء نوع متوسط است واقعاً می‌شود شیطان چون در مسیر شیطنت حرکت کرد واقعاً می‌شود بهیمة که ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾ و واقعاً سبع ضاری می‌شود و واقعاً می‌شود فرشته.

۲۳. سوره نبا، آیه ۱۸.

۲۴. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۲.

۲۵. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۸.

بیان برخی مفاخر بنی هاشم در برابر احکام اموی در کلام حضرت علی (علیه السلام)

تصمیم گیرنده شخص انسان است (يك)، سایر قوا را سرکوب کرده یا بی اعتنا کرده یا دسیسه کرده یا از آنها فتوای باطل خواسته (دو)، برای اینکه کار به دست آنها نیست کار به دست این است می گوید تو گفتی حق است بله اما به درد من نمی خورد من شهوت می خواهم تو علم تحویل من می دهی. آیه سوره مبارکه «قیامت» این است که اینها هیچ مشکل علمی ندارند يك وقت است که با ملحدان شما بحث می کنید بله، ملحد می گوید: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾^{۲۶} اما با مشرکان حجاز وقتی بحث می کنی ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ او هیچ تردید ندارد که انسان را خدا آفرید و همین انسانی که هیچ بود و خدای سبحان او را به این صورت در آورد خب یقیناً می تواند دوباره خلق کند دوباره که اصلاً کاری ندارد؛ فرمود اینها هیچ مشکل علمی ندارند فقط می خواهند جلویشان باز باشد ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾

عدم سنخیت کامل ایمان از روی علم محض

خب فتحصل انسان موجودی است واحد و مختار و مرید و متحرک همان طوری که تقوا، عدل، محبت، به هیچ وجه سنخشان سنخ علم نیست ایمان هم این چنین است نه گره زدن علمی بین اندیشه ها است نه تصدیق علمی بین انگیزه ها است یعنی باید و نباید نه تصدیق علمی در قیاس مؤلف از باید و بود به هیچ وجه از سنخ علمی نیست نظیر محبت است نظیر تقواست که باید به جان خود گره بزند باور کند این می شود عمل، البته چون انسان يك موجود متفکر مختار است صد درصد عمل او و علم او رابطه دارد منتها گاهی فتوا را از وهم و خیال می گیرد گاهی فتوا را از عقل نظر.

مسئلهٔ ارث هم می‌دانید لفظ برای ارواح معانی وضع شده یا به تعبیری دیگر برای مفاهیم عامّه وضع شده اگر گفتند مؤمنان وارث فردوس‌اند این مجاز نیست این حقیقت است چون اگر لفظ برای موجود مادی یا دنیایی وضع می‌شد ما نمی‌توانستیم این الفاظ را دربارهٔ ذات اقدس الهی به کار ببریم مگر اینکه مشترك لفظی باشد یا مجاز باشد ولی چون لفظ برای روح معنا وضع شد یا به تعبیر دیگر برای مفاهیم عامّه وضع شد هم دربارهٔ ذات اقدس الهی رواست هم دربارهٔ بعدالموت.

«و الحمد لله ربّ العالمین»